

## تکنیک مقدم است یا فلسفه؟

دکتر محمود رضای الهی

میآیند و میروند بحث میکنند و تفسیر مینمایند ولی آنچه میگویند حقیقت دارد یا نه خود بحثی است که با اندکی تحقیق روشن میشود و خلط مبحث یا اشتباه از واقعیات جدا میگردد. عده‌ای معتقدند که فلسفه یا ادبیات در این مملکت بیفایده است و مملکت ما فقط بمردم فنی احتیاج دارد. و آمارهای منتشر کرده اند که ۲۴۰ نفر در خارج بتحصیل فلسفه و ادبیات اشتغال دارند (۱۹۹۴) فکر میکنم اشتباهی را که برای بحث کنندگان حاصل شده ناشی از آنجا میباشد که در غالب ممالک اروپائی نامی را که ما بدان شکده ادبیات میگذاریم آنها بدان شکده فلسفه میگذارند و هر کس که یکی از رشته‌های ادبیات - زبان - تاریخ - جغرافیا - جامعه شناسی - روانشناسی - باستانشناسی - مردم شناسی - مذهب - علوم تربیتی - هنر... یا فلسفه و سایر رشته‌های وابسته بدانها را بخواند میگویند او دانشجوی رشته فلسفه است و فلسفه میخواند، و این اشتباه برای غالب حاصل میشود که آن شخص فلسفه میخواند.

تحصیل رشته‌های فلسفه یا ادبیات آنهم در خارج کار آسانی نیست بلکه لا اقل مستلزم ده سال صرف وقت پس از دوره لسانس میباشد و باید سالها دقت و تأمل کرد تا آنچه را که با خون و روح دیگران عین شده است با همه مظاهر حیاتی و اجتماعی جذب کرد و دریافت که همه آن چیزها برای روان جوینده بیگانه تازگی و غرابت دارد و در ثانی بایستی بقدری در روح فلسفه و ادبیات متخصص و وارد شد تا بتوان مطلب تازه‌ای برای فرهنگ کشور آنها کشف کرد و بدرجه دکتری نائل آمد. این زحمت فوق العاده با صرف

هزینهٔ هنگفت و نیروی جوانی با علم باینکه چون بملکیت بازگردد کاری برای او نیست گذشت فراوان و فداکاری بسیار می‌خواهد که چنین آدمی تا بدین پایه آزمایش‌های مادی زندگی شخصی چشم ببوشد و خاطر بالا بردن سطح اندیشهٔ مردم کشورش بذل مساعی نماید هر آینه چنین افرادی هرگز بدین فراوانی که عده‌ای مدعی شده‌اند نمی‌باشند. دانشجویانی هم هستند که با اسم رشتهٔ فلسفه و ادبیات در خارج به تحصیل می‌پردازند آنها غالباً یاروی کتب و آثار ماکار می‌کنند و امتحان می‌دهند و یا بسیاری که همت کرده باشند. ادبیات، مذهب، سیاست و یا چیز دیگری تطبیقی می‌خوانند و بیشتر سرچشمه و مواد کار آنها کتب فارسی یا بعضی از مدارک بی سروته خودمان از قبیل روزنامه و مجلات می‌باشد که برای بیگانگان هر اندازه هم اصالت نداشته باشد چون تازگی دارد دانشگاه‌های آنها می‌پذیرند و کار آنها را با اختلاف کم و زیاد در نحو عمل بگرمی قبول می‌کنند و مخصوصاً ممالکی که مایلند نفوذ سیاسی در ممالک توسعه نیافته داشته باشند از این قبیل کارها استقبال می‌کنند. البته حاصل این دانشجویان برای مردم کشورهای امثال ایران ارزش شایان توجه ندارد. و جای تأسف است که پای امثال همین آقایان بسیاری زودتر از سایرین بدان‌شگاه باز می‌شود و مشاغل حساس مملکت را نیز زودتر اشغال مینمایند.

در غالب دانشگاه‌های معروف اروپا مخصوصاً آلمان اگر در هر قرن یک نفر ولو یک سطر کار علمی کرده باشد بخوبی منعکس است و ظرف چند دقیقه صحت یا کذب گفته آقایان ثابت می‌شود. در تمام تاریخ ملت ایران نمیتوان سه نفر را پیدا کرد که واقعاً تحصیل فلسفه کرده کار دکتری خود را هم درباره فلسفه (نه رشته‌های وابسته بدان) نوشته باشند و کتب و مدارک ما را هم که اسنادان خارجی متخصص آنها نیستند ملاک کار خود قرار نداده باشند. متأسفانه چون غالب کارها در مملکت ما بنوع علمی و تحقیقی معیوب نمیشود اینست که کار اغراق و مبالغه با نجا میکشد که عده‌ای از روی اشتباه یا نفی غرض گرفتار چنین خطائی شوند که چند نفر را ۲۴۰۰ نفر اشتباه کنند.

حالا اگر چنین میبود آنوقت چه میشد؟

از هر کس سؤال شود تحصیل فلسفه و ادبیات برای کشور لازم‌تر است یا صنعت و حرفه چنان جواب باین سؤال برایش سطحی و از لحاظ آسانی اعجاب‌آمیز است که اصولاً ابتدا تفکری در این باب را جایز نمی‌شورد و بلافاصله جواب خواهد داد مسلم است در درجه اول مملکت ما احتیاج بصنعت دارد تا فلسفه یا ادبیات. متأسفانه در کشور ما غالباً هر گونه سفسطه و هر گوئی را با فلسفه و هر گونه نوحه‌سرائی را با شعر و ادبیات مخلوط می‌کنند. و کاریجائی رسیده‌است که فلاسفه و ادبا برای روشن نمودن و شکافتن واقعیت علم فلسفه و ادبیات احتیاج بدستگاه تبلیغاتی قوی دارند تا ب مردم بفهمانند و ثابت کنند که فلسفه نه چنان مطالبی است که شما تصور می‌کنید و ادبیات نه آنچنان تصورات واهی است که در مغزها فرورفته است.

اگر از کسی سؤال کنیم آقا طفل گرسنه شیر خوار برای ادامهٔ حیات به شیر بیشتر احتیاج دارد یا مادر جواب خواهد داد در درجه اول به شیر بیشتر احتیاج دارد. این جواب همان اندازه سطحی است که جواب داده‌شود احتیاج مملکت به صنعت بیشتر از فلسفه و ادبیات

است. زیرا اگر بجای کلمه مادرکلمه (شیرد.) را بکاربریم جریان روشنتر میشود. چه اگر شیردهی نباشد که شیری بوجود نیاید.

اکنون سؤال میکنیم آیا فلسفه و ادبیات مخصوصاً در دنیای امروز از موالیسد تکنیک است یا بمکس؟

در دنیای غرب مخصوصاً پس از قرون وسطی و زمانیکه آنها از ما فاصله گرفتند ما بدرجا زدن پرداختیم و آنها به پیشرفت پرداختند باید سؤال شود آیا اختراعات صنعتی باعث این تحول شد یا تحولات فکری پیشرفتهای صنعتی را به راه خویش آورد؟ قبل از اینکه این تحولات در غرب پدید آید همه میدانند که ما بر مراتب در تمدن پیشرفته تر بودیم پس چه شد که دفعه آنها از ما فاصله گرفتند؟ آیا بطور عمیق و بشیوه علمی تاکنون در این زمینه کار و تحقیق انجام گرفته است تا نتیجه بدست آید؟ اگر چنین تحقیقی بعمل میآید معلوم میشود که آیا فلسفه و ادبیات باعث تحولات امروز گردیده است یا صنعت. تا قبل از ظهور کپلر، کپرنیک، گالیله، دکارت، روسو، ولتر، هبس، یوم، کانت، گوته، شیلر و امثال آنها در اروپا ما هر چه بودیم از آنها جلو تر بودیم. آنوقت صنعت ما از آنها پیشرفته تر هم بود.

پس چه شد که این اختلاف بزرگ حاصل شد؟

آنان هیچکدام نه مهندس خوبی بودند و نه اصولاً از صنعت و یا هنر به نحو امروز و یا نوع دیگری سردر میآوردند اینها فقط ممتفکر و نویسنده بودند اینها فقط با محیط مناسب و آزادی که داشتند میتوانستند افکار خود را اظهار کنند و بگویند و بدون پروا بنویسند و با وسائلی که دولتهای وقت در اختیار آنها گذاشته بودند در افکار و اعمال مردم نفوذ کنند و آنها را کم کم بنحود دیگری از فکر و عمل آشنا و رهبری نمایند خود آنها هم با آن بحثها و تریبونهای آزادی که تشکیل میدادند در نحوه فکر و کار هم دیگر دخالت و انتقاد میکردند تا از نتایج برخوردار افکار و روشهای عقلی و عملی (راسیونالیزم و پراگماتیزم) و غیره بوجود آمدند. کم کم نحوه اندیشه و رفتار تمام افراد تغییر کرده و بشیوه عقلی و عملی که در همه امور مردم و مملکت دخالت کامل داشت بوجود آمد و اختراعات و اکتشافات صنعتی که نتیجه همان فکر آزاد و صحیح آنها بود پدید گردید.

بنابر این تماماً و هر کشوری ما نندما در نحوه تدریس در دانشگاهها و تالیف و تصنیف و روش تحقیقاتی و فکری خود تجدید نظر نکنیم و بدین روش مکتب خانگی خاتمه ندهیم محال است بتوانیم از وجود هیچ مهندس و مکانیسینی هم که در خارج بخوبی تحصیل کرده باشد به نحو احسن استفاده کنیم.

امروز دنیای تکنیکی غرب از اینکه عالم صنعتی اثرات نامطلوبی در پیدایش رشد فکری و پیشرفتهای معنوی مردم ایجاد میکند و بشر را تا اندازه ای بی نیاز از رعایت اصول اخلاقی و پرورش قوای درونی مینماید بو حشمت افتاده چنانکه سپهرس در کتاب «موقعیت روحی زمان» خود باین نکته عمیق اشاره میکند و او آنجا اعلان خطر مینماید که این توجه عمیق بسوی تکنیک و نتایج حاصله آن پرورش عالم باطن را بعمق میاندازد و انسانیت را از بین میبرد و محصول کارخانه جایگزین آن معنویات میگردد. این بیدارباش فیلسوف ما با استدلالاتی که مینماید توجه و تحسین همه را بسوی خود جلب میکند و دولتهای

را از راه اضافه کردن دروس فلسفی در مدارس و سخنرانیهای علمی و اخلاقی و سایر امکانات معنوی در اجتماع بچبران آن خطر بر میانگیزد .

اینک در تشکیلات مملکت ما حتی مهندس کار آزموده عاقل و باطل میماند و بسا بخارج بر میگردد و ما نتایجی را که از فعالیتهای خود میگیریم درست یکصدم آنستکه میباید انتظار آنرا داشته باشیم روی همین اصل است که ما تربیت فکری نداریم . ولی تربیت فکری را باید فلسفه ایجاد کند و پرورش روح را باید ادبیات بوجود آورد و این مطلب نظر شخصی نیست بلکه بحثی است که دنیا بر آنست . همچنین که در دنیا چنین بوده است .

استقلال مملکت از هر جهت بستگی به ادبیات دارد نه ماشین آلات یا دولت نیرومند و غیره چه آنچه افراد یک مملکت را بهم مربوط میسازد و دلها را بهم نزدیک میکند ادبیات موسیقی نحوه فکر و آداب و رسوم آن مملکت است نه چیزهای دیگر .

فلسفه بمردم شیوه فکر کردن، هدف داشتن، محکم و استوار بودن را میآموزد و آنها را از هر گونه انحراف و تزلزل بر حذر میدارد و ادبیات بمردم جان و روح میبخشد . اولی او را منظم و اورگانیزه میکند و دومی او را باعلاقه به مملکت باز میآورد . به زبان فارسی هر چه گفته یا نوشته شود ولو بزعم بعضی اباطیل باشد اگر شیوا و شیرین باشد باز خدمت بزبان فارسی است و علاقه مردم را باین زبان بیشتر میکند و لذا خدمت بوحودت و استقلال مملکت است .

البته ما در اینجا مطالب را باختصار بیان داشته ایم چه در این اده لاقول نوشتن کتابها و تشکیل سیمنا رهایی را لازم میآید ولی مطالب این بنده ادعا نیست بلکه حقیقت است و چیزی است که دنیای متمدن غرب اکنون چندین صدسال است بر این پایه و منسوال استوار میباشد .

در آلمان تا قبل از پیدا آمدن متفکران و نویسندگانمانند گوته، شیلر، کانت و امثال آنها غالب نوشتهها کتب و تدریس در دانشگاهها بزبان فرانسه و لاتین بود حتی پادشاه در دربار خود بزبان فرانسه صحبت میکرد و میگفت من زبان آلمانی را فقط در اسپیل با اسبهای خود صحبت میکنم .

لذا زبانیکه هنوز افتخاری برای خود کسب نکرده نویسندگان و متفکرین بنامی نداشته بود آنوقت ننگ صاحبان نفوذ و استادان وقت بود که با آن زبان تکلم کنند . اگر امثال فردوسی در زبان فارسی پیدا نمیشد اکنون دهها مرتبه ما هم مانند مصریها زبان خود را فراموش کرده و بزبان عربی تکلم میکردیم . اینکه حسن از حسین خوشی میآید ازو دعوت و برای او خرج میکنند و از مصاحبت و رفاقت با او لذت میبرد مسلم نه برای اینستکه دولت واحدی بر آنها حکومت میکند و یا تشکیلات واحدی آنها را اداره مینماید . حتی نه برای آنستکه زبان واحدی دارند بلکه آن افکار واحد، آن هماهنگی و همفکری و همحسی و معنویات مشابه است که افراد را بهم نزدیک میکند حسن اگر میخواهد بیبی از حافظ بخواند برای آنستکه حسین لذت ببرد و اگر از فردوسی شاهد آورد دیگری آنرا بفهمد آنها میخواهند روی پاکی، صفای باطن ، ووشنی فکر، اراده راسخ، نظر بلند... و خلاصه تمام معنویات مشترک همدیگر که در یک محیط فرهنگی پرورش یافته از معاشرت هم

برخوردار شوند. و همین مطالب است که برای افراد معنی‌وطن و مفهوم واقعی میهن را ایجاد میکند نه سایر مطالب. تنها فلسفه و ادبیات است که این عالم را می‌سازد و به جامعه فرهنگ نظم و وحدت می‌بخشد.

در آلمان هر کس که بخواهد داخل شغل دولتی شود باید حتماً فلسفه هم بخواند و چند درس فلسفی ببیند در تمام دانشگاه‌های صنعتی در آلمان یک کور فلسفی هم موجود است. بزرگترین سالنهای دانشگاهها را همیشه استاد فلسفه اشغال کرده است این درس از همه دروس بیشتر شنونده دارد و مردم برای شنیدن آن بیشتر تلاش میکنند ما هنگام تحصیل در آلمان غالب سال و بیشتر ساعات درس را می‌بایستی از یک ساعت جلوتر برای خود در سالنیکه هفتصد نفر شنونده داشت جا بگیریم و گرنه فقط از صدای استاد که بوسیله بلندگو در سالن دیگری منتشر میشد استفاده کنیم. در دانشگاههای آلمان، انگلستان و فرانسه کرسیهای فلسفه بیشتر از تمام کرسیهای دیگر است. در دانشگاه آکسفورد انگلستان شنیده‌ام چهل و پنج کرسی فقط برای فلسفه موجود است مطلبی را که استاد در دانشگاههای ما شاید بیک اشاره در جزوه‌ای اکتفا کند در آنجا یک سال درس میدهند بحث میکنند و هزارها کتاب در آن باره نوشته‌اند و مینویسند. با وجودی که وجود غرب بمعنای امروز از ۴۰۰ تا ۵۰۰ سال تجاوز نمیکند با این حال کتابخانه‌های دانشگاههای آنجا هر یک از یک تاسه میلیون کتاب غیر مکرر دارد در صورتیکه کتابهای غیر مکرر دانشگاههای ما شاید بسی‌هزار نرسد. آنها باین وسائل وسعه صدر و فعالیت تربیت و تعلیم افراد مختلف مملکت می‌پردازند و از تمام انرژیها بحد کمال و شایسته استفاده می‌کنند این است که پس از پانزده سال مملکتی که نود و نه درصد افراد آن بنان شب و خانه و پوشاک احتیاج داشتند اکنون یکی از ثروتمندترین ممالک روی زمین شده است و گذشته از آنکه بیکاری در آنجا مفهومی ندارد از سراسر جهان برای انجام کار با آنجا پناهنده میشوند و آنها حداعلی استفاده را از نیروهای مختلف افراد می‌برند.

تأفره‌نگ و دانشگاه بطور صحیح و واقعی دست‌بکار تعلیم نشود و جلسات بحث و سمینارهای تحقیقی بطور کامل نه بنحو تبلیغاتی توسعه نیابد و افراد مملکت بوضع شایسته و بانواع مختلف فکر و روحشان پرورش و گسترش نیابد محال است قدمی تا انتها بطور صحیح برداشته شود و این عمل را فلاسفه در اروپا به بهترین وجهی انجام داده‌اند برای ساختمان آلمان نوین فلاسفه بالاترین مقامات رهبری را بعهده داشتند سخنرانها و آثار آنها در پایان جنگ بهترین و ارزنده‌ترین آثار تمدن و فرهنگ آلمان بود. هایدگر فیلسوف اگزستانسالیست (وجودی) در تشکیل آلمان نوین بزرگترین سهم را داشته است و اکنون در زمان صلح بالاترین جایزه صلح را یسپرس فیلسوف دیگر این مکتب با نوشتن کتاب (اتم و آتیه بشر) دریافت داشته است. هیچ دولتی از دول بزرگ جهان نیست که افکار فلسفی موجود اساس تشکیلات و پیشرفتهای او نگردیده و انگیزه بیداری افراد ملتش نبوده است هیچ‌چیز با اندازه فلسفه برای بالا بردن سطح فکر مردم کمک نمیکند. موضوع بحث و فلسفه هر چه باشد این نتیجه را در بر خواهد داشت که شخص را بفکر کردن عادت میدهد و چون چنین شود شخص استدلالی بازمی‌آید و در تمام امور سعی میکند بمعلول و علت آن پی‌ببرد ازین رو عواقب کارهای خوب و بد و زشت و یا زیبا را که تشکیل دهنده اساس

هر اجتماعست میتواند پیش بینی کند فلسفه خود بخود آدمی را عامل و مدافع اعمال میسازد و او را مانند مبلغ شایسته ای بین دیگران منشاء اثر میگرداند دیگران را نیز از بردگی و ترس و از اینکه سر بار اجتماع شوند و آلت فعل این و آن گردند باز میدارد و اندک اندک همه را بسوی استقلال شخصی و اندیشه آزاد میکشد .

این مطلب دیگر بر احدی پوشیده نیست که ایجاد هر گونه نقص و ناراحتی در اجتماع در اثر نبودن تربیت معنوی است و این دیگر مانند قضیه تخم مرغ و مرغ نیست که بگوییم خلقت کدام يك برد دیگری مقدم است . در درجه اول تا تربیت معنوی موجود نباشد محال است که مملکتی بتواند دولت بمعنای واقعی و یا کارمند و کارگر و قصاب و نقاش و غیره بمعنای حقیقی داشته باشد و این تربیت معنوی را جز از راه فلسفه و ادبیاتی مبتنی بر مباحث فلسفی نمیتوان تأمین کرد. و بدین جهت است که این گفته افلاطون و یا فلاسفه باید دولتها را تشکیل دهند و یا دولتها باید فلسفه بخوانند و در زبانها باقی ماند. و تا ابد نیز چنین خواهد ماند

### «پورحسینی» متخلص به «واصل»

کشته ره عشقیم هـ ان بیا تماشا کن  
لب ز ما و من بر بند چشم عاشقی واکن  
حال عاشقان بنگر، دم ز عقل و دین در کش  
گر توهم دلی داری راه خویش پیدا کن  
مست آن رخ و روئیم، محو آن قد و قامت  
خود قیامتی جانا، زین قیام برپا کن  
حرف لا و الا چیست؟ عاشقی مرا کافیت  
ناصر مرا بگذار، فکر لا و الا کن  
گفته ای دهم کامت چون که آیدم فردا  
من که مرده ام امشب، روتو فکر فردا کن  
«گر سرسفر داری دل چو ما بدریا زن»  
بر دو دیده ام بنشین سیر مرج دریا کن  
دل ز من طلب کردی، جان بپایت اندازم  
دل چه قابل است ای جان، جان ز من تمنا کن  
(واصل) براه دوست گر چه خامشی شرط است  
تا شود حبه آگاه، درد خویش انشا کن